روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

پنجشنبه ۱۹ اسفند ۱۴۰۰ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۴۵۸

تولید؛ پشتیبانی‌ها، مانع‌زدایی‌ها

حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری.

■ اذان ظهر: ۱۲:۱۵ ■ غروب آفتاب: ۱۸:۰۷
■ اذان مغرب: ۱۸:۲۵ ■ نیمه‌شب شرعی: ۲۳:۳۳
■ اذان صبح: ۴:۵۸ ■ طلوع آفتاب: ۶:۲۱

■ صاحب امتیاز: **مؤسسه همشهری**
■ مدیرمسئول: **عبدالله گنجی**
■ سردبیر: **دانیال معمار**

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه تورج، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ چاپ: همشهری
■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

توزیع و اشتراک:
موسسه نشرگستر امروز نوین
■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

سازمان آگهی‌ها و نیازمندی‌ها:
■ خیابان قائم‌مقام فراهانی، میدان شعاع، خیابان شهید خدری شماره ۲۹ - طبقه اول ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۷۰۰ - ۸۸۸۶۱۸۱۹

صفحه آخر

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
حافظ

گرینویچ

خرید آپارتمان ضد اتمی

توکیو: پس از درگیری نظامی روسیه و اوکراین بسیاری از مردم اروپا از ترس انفجار اتمی برای خرید قرص‌های ید به فروشگاه‌ها هجوم بردند؛ حالا یک شرکت ژاپنی هم پناهگاه‌هایی را که ضدحملات اتمی است طراحی کرده و چند نمونه آن را هم برای فروش در سایت‌اش گذاشته است تا افراد نگران از حمله احتمالی اتمی بتوانند در این سازه به قول ادبا لختی بیاسایند. به گزارش آدیتی‌سنترال، این پناهگاه‌های فلزی که دبلیوان آی‌شلتر WNIshelter نام دارد طوری طراحی شده است که در برابر حمله‌های اتمی و امواج رادیواکتیو مقاوم است.
پناهگاه یادشده همچنین می‌تواند هوای مورد نیاز پناهجویان را با فیلترهای پیشرفته‌ای که دارد تصفیه و فضای لازم برای هفت نفر را تامین کند.
این پناهگاه فشاری معادل ۱٫۰۷ ای‌تی‌ام را تا ۱۷ ثانیه تحمل می‌کند. همچنین این پناهگاه برای در امان ماندن از بلایای طبیعی همچون زلزله و سیل هم به‌کار می‌آید. قیمت آن اما در سایت مورد نظر درج نشده است.

بازکردن مهر و موم خاک ماه

نیویورک: دانشمندان ناسا به‌منظور بررسی گازهای متصاعد شده از خاک ماه پس از ۵۰سال مهر و موم، ظرف حاوی آن را باز کردند. به گزارش ایندیپندنت، فهم تاریخچه و تحولات زمین‌شناسی ماه در نقاط فرود آپولو به دانشمندان برای آماده شدن برای برداشتن آن نوع نمونه‌هایی که شاید در ماموریت آرتمیس لازم شود، کمک می‌کند.
این نمونه‌های خاک ماه را ۲ بار مهروموم کردند و تیم ناسا روز ۱۱ فوریه بازکردن لایه خارجی مهروموم را آغاز کرد و نشت هرگونه گاز از لایه درونی مهروموم این نمونه را به دقت زیرنظر داشت؛ زیرا در این صورت معلوم می‌شد که مهروموم داخلی باز شده است.
به گفته دانشمندان ناسا بررسی گازهای این ظرف مهر و موم شده آغاز شده اما نتایج قابل ملاحظه‌ای از این بررسی‌ها حاصل نشده است.

توقف پاسپورت طلایی روسیه

لندن: پارلمان اروپا قرار است قانونی را تصویب کند که از کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌خواهد تا سال ۲۰۲۵ میلادی طرح‌های موسوم به پاسپورت‌طلایی را ممنوع کند و فورا صدور ویزا و گذرنامه برای ثروتمندان روسیه را در ازای سرمایه‌گذاری متوقف کند. به گزارش یورونیوز، صنعت پاسپورت طلایی که بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹ میلادی بیش از ۲۰ میلیارد یورو وارد کشورهای اتحادیه اروپا کرد هم‌اکنون به‌صورت کامل در قاره سبز غیرقانونی است. هرچند هنوز برخی از کشورها این طرح را اجرا می‌کنند.
کشورهایی چون مالت و قبرس با اجرای این طرح‌ها سودهای کلانی به‌دست آورده‌اند و توانسته‌اند به اقتصاد خود رونق بخشند. قانونگذاران اتحادیه اروپا حالا می‌گویند قصد دارند با پایان دادن به چنین طرح‌هایی، مانع از ورود افراد و شخصیت‌های نزدیک به روسیه که با پولشویی و فساد به این درآمدها دست یافته‌اند، شوند.
ماه گذشته بریتانیا صدور ویزای طلایی سرمایه‌گذاری برای افراد ثروتمند را به‌دلیل نگرانی از ورود پول‌های غیرقانونی از روسیه متوقف کرد. پس از جنگ روسیه و اوکراین، فشارهای بین‌المللی گسترده‌ای به مسکو وارد و تلاش می‌شود با این روند شرایط روسیه دشوارتر شود.

یار مهربان را برگردان

نگاه
مهدیا گل‌محمدی
روزنامه‌نگار

خوره‌های کتاب که در جهان به Bookworm مشهورند، نقل‌قول‌های طلایی درباره پس‌ندادن کتاب قرضی دارند که یکی از مشهورترین آنها این جمله از آناتول فرانس است که می‌گوید: هرگز کتاب قرض ندهید، چون هیچ‌کس کتاب قرضی را برنمی‌گرداند. تنها کتاب‌هایی که من در کتابخانه دارم، آنهایی است که از دیگران امانت گرفته‌ام.
اما به‌مناسبت قرارگرفتن در هفته پس‌دادن کتاب‌های قرضی Return-borrowed-books که از ششم تا دوازدهم ماه مارس ادامه دارد، یادی کنیم از امانتدارترین انسان‌های روی زمین؛ یعنی کسانی که هرچه کتاب بهشان قرض بدهی، بدون اینکه حتی لای آن را هم باز کنند، خیلی زود برش می‌گردانند. در جغرافیای زندگی آنها می‌توانی کرور کرور کتاب دم در مغازه بچینی و خیالت راحت باشد که هیچ‌کس حتی یک جلد کتاب هم نخواهد دزدید. از این جماعت بگذریم و برویم سراغ مخترع هفته بازگرداندن کتاب‌های قرضی و اینکه غرض او از این نامگذاری چه بوده است. مخترع یا بهتر است بنویسیم مبتکر این هفته، شخصی است به نام الکلین که کاریکاتوریست و کارتونیست بوده و در سال ۱۹۵۲ میلادی و به درخواست آموزگار دوره کودکی‌اش این هفته را چنین نامگذاری کرد. از دیدگاه طرفدارهای اندک این هفته باید کتاب را به صاحبش بازگرداند تا چرخه بده‌بستان کتاب ادامه داشته باشد (نظریه‌ای که تقریبا هیچ خوره کتابی آن را قبول ندارد). در ایران خودمان هم برخی صاحبان ذوق و فرهنگ در مکان‌های انتظار مانند مطب یا حتی نانوایی قفسه کتابی می‌گذارند تا هم لختی دیوار را بپوشاند و هم منتظری بتواند تورقی به کتابی بزند. در کتابخانه دیرفیلد شیکاگو هم رسم جالبی وجود دارد. آنجا صندوق‌هایی نصب کرده‌اند که اگر بخواهید کتابی را پس بدهید و کتابدار در ساعت کاری‌اش نباشد، می‌توانید کتاب را داخل صندوق بیندازید. کتابدار که از راه برسد ابتدا آن کتاب‌ها را تحویل می‌گیرد. در پایان به یاد داشته باشیم که خواندن کتاب از پس‌دادن آن به صاحبش بسیار مهم‌تر است.

اول آخر

در انتظار بهار...روستای «بنون مشایخ» دهستان خطبه‌سرا، شهرستان تالش/عکس: محسن اسماعیل‌زاده

تقویم/سالمرگ

پرویز سینمای ایران

«لوون هفتوان» چهره‌ای بود که خیلی دیر شناخته شد و خیلی زود از دنیا رفت. اما در همین چند سال حضور خود در سینما، خوش درخشید. او در دهه ۹۰ حضور فعالی در سینما داشت و با فیلم «پرویز» به کارگردانی مجید برزگر مطرح شد و بازی‌اش در فیلم‌هایی همچون «مردی که اسب شد»، «یک دزدی عاشقانه»، «دراکولا»، «غیرمجاز»، «کوپال» و «هجوم» از او چهره‌ای شناخته شده برای تماشاگران سینما ساخت.
لوون هفتوان، روز ششم فروردین ۱۳۴۵ در خانواده‌ای ارمنی در محله «حشمتیه» تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۶۳، در رشته هنرهای نمایشی «دانشگاه تهران» پذیرفته شد و در سال ۱۳۶۹ نمایش «اسب»، نوشته «محمد چرمشیر» را به‌عنوان پایان‌نامه خود در رشته بازیگری و کارگردانی اجرا کرد و بعد از آن نقش کوتاهی در فیلم سینمایی «در کوچه‌های عشق»، ساخته خسرو سینایی داشت و احتمالا قرار بود بازیگری در سینمای ایران را ادامه دهد. اما در سال ۱۳۶۹ وقتی برای شرکت در یک جشنواره تئاتر به ارمنستان رفته بود، سرنوشتش عوض شد. لوون، پاسپورتش را گم کرد و در نتیجه نتوانست به ایران برگردد. به مسکو رفت و فوق‌لیسانس خود را در رشته کارگردانی تئاتر از آکادمی هنرهای نمایشی روسیه گرفت. در سال ۱۳۷۴ هم به کانادا مهاجرت کرد و با تأسیس کمپانی تولیدات هنری «لماز» و گروه تئاتری «ریرا» در شهر تورنتو، نمایشنامه‌های متعددی را کارگردانی و اجرا کرد. لوون هفتوان در تابستان ۱۳۸۹، پس از ۱۹سال دوری، به ایران بازگشت. در ایران نیز به‌عنوان کارشناس تئاتر، همکاری با «جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر» در زمینه داوری و انتخاب نمایشنامه‌های ایرانی و غیرایرانی را آغاز کرد و در همین زمان (سال ۱۳۹۱) پیشنهاد بازی در فیلم «لرزاننده چربی» و سپس پرویز را دریافت کرد. لوون هفتوان در صحنه فیلمبرداری مجموعه تلویزیونی «بوی باران» دچار سکته قلبی شد و پس از انتقال به بیمارستان مدرس، روز ۱۹ اسفند ۱۳۹۶ به‌دلیل سکته دوم و جواب ندادن احیا و تلاش پزشکان برای بازگشت، در ۵۱ سالگی درگذشت.

چهره به چهره

می‌خواستند همدیگر را از طبقه سوم پرت کنند پایین!

طرفین برخورد: مجتبی مینوی - مهدی حمیدی شیرازی
نوع برخورد: قلمی و فیزیکی!
تاریخ برخورد: ۱۳۳۵
محل برخورد: تهران، طبقه سوم دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

صابر محمدی

بااینکه نقطه مقابل اغلب جدل‌های مهدی حمیدی‌شیرازی به‌عنوان شاعری سنت‌گرا، شاعران نوگرا و پیروان نیما بودند اما حضور دانشمند ستیهنده‌ای چون مجتبی مینوی در اردوگاه سنت‌گراهای آکادمیسین، سبب شده بود این دو نیز روبه‌روی همدیگر قرار بگیرند. به‌عبارت دیگر، حمیدی و مینوی هرچند با کیفیاتی متفاوت، در یک‌سوی دعوای مرسوم آن سال‌ها بین دو جبهه کهنه و نو قرار می‌گرفتند اما روان عاصی و روح ستیزه‌جوی هر دو استاد، ایجاب می‌کرد که کلماتشان، فارغ از آن جبهه‌بندی، با هم گلاویز شوند. البته نه فقط کلماتشان، حتی خودشان!
ماجرای نزاع حمیدی و مینوی، با انتشار کتاب «پانزده گفتار» مینوی در سال ۱۳۳۵ شدت گرفت. در نظر نخست به نظر نمی‌رسید که این کتاب، به‌عنوان اثری که به شاعران و داستان‌نویسان اروپا مربوط بود، به حمیدی ارتباطی پیدا بکند اما مینوی در حاشیه یکی از مقالات، کار خودش را کرده بود. او بدون آن که نامی از حمیدی ببرد، به او تاخته و خرده گرفته بود که چرا در شاعری مفاخره می‌کند و خود را برتر از شاعرانی همچون ویکتور هوگو و امروالقیس می‌داند؛ «این مردمی که از ادبیات عالم جز چند ترجمه بی‌ارزش از قبیل بینوایان ندیده‌اند چنین دعوی‌ها دارند! شاید اگر اطلاعشان بیشتر بود، خجالت می‌کشیدند که اسم بزرگان را به قلم بیاورند. این شاعر را شاید کسی دست انداخته است اما بیشتر احتمال این می‌رود که آنچه به او گفته‌اند، مخلوق ذهن مغرور شخص او باشد. اگر کسی از روی اعتقاد، سخنی به او گفته است احمقی بوده است، ولی شاعر چرا باور کرده است؟!» چندی بعد نوبت به انتشار کتاب سه‌جلدی مقالات حمیدی رسید و بدیهی بود که او بخواهد از خجالت همکار خود درآید.
حمیدی در مقدمه چاپ اول جلد سوم این کتاب که «دریای گوهر» نام داشت، نوشت که مینوی به این دلیل به او تاخته که در گزیده ترجمه‌های حمیدی از مترجمان معاصر، اثری از مینوی نیاورده است؛ «اگر کسانی آثار خود را در جلد اول و دوم و سوم این کتاب نمی‌بینند نباید این امر را حمل بر غرضی کنند و باطنا به این علت و ظاهرا به عناوین دیگر، محرمانه یا علنی از من گله و شکایتی نمایند، زیرا نگارنده هیچ تعهد و نامه‌ای به کسی نسپرده‌ام که هر آدمی را که با نوشتن یا گفتن آشنایی مختصری داشته باشد بشناسم... از جمله یکی از هم‌قطارهای بنده به نام آقای مجتبی مینوی که در یکی از دانشکده‌ها هم سمت معلمی دارند، به‌علت همین توقع، از بنده آزرده‌خاطر شده‌اند؛ در صورتی که نگارنده از حق عظیمی(!) که ایشان به گردن ادبیات فارسی دارند بی خبر نیستم و مخصوصا می‌دانم که مشارٌالیه اولین محققی هستند که در حالت خاصی از کشف‌وشهود به اصالت لغت دشمنایگی پی برده و در این باب پس از مخابره‌هایی با لندن، مقاله بسیار جامعی هم مرقوم داشته‌اند و بنده هم در جلد خاصی از این کتاب که وقف بر آثار مورخین و محققین و متتبعین است نام ایشان را در ضمن شاگردان مکتب مرحوم علامه قزوینی و استاد دهخدا و در صدر پیروان استادان مورخ و محقق و متتبعی از قبیل استاد عباس اقبال و استاد بهمنیار و استاد همایی و استاد نفیسی، به اضافه چند فقره از مقالات فاضلانه ای که از خاطر ایشان تراوش کرده است آورده‌ام و انشاالله به‌زودی به طبع خواهد رسید و در هر حال عقیده صادقانه بنده در باب نامبرده این است که ایشان برای خود، آدمی هستند به تمام فنون متروکه نگارش و ترجمه ذاتا و عملا وارد و بصیر و مخصوصا در امور عکسبرداری از نسخه‌های کهن و منحصربه‌فرد، حقا و در حد خود، مانند همان نسخه‌های کهن، بی‌مثل و کم‌نظیر و من نیز قول می‌دهم که پیش از انتشار آن کتاب هم فرصت مناسبی به دست آورم و ایشان را چنان که شاید و باید معرفی کنم.»
پاسخ حمیدی با اینکه کنایه‌آمیز است اما آنطور که از این شاعر تندمزاج انتظار داریم، آتشین نیست. با اینکه نزاع این‌دو بسیار دامنه‌دار بود و آنطور که محمد خلیلی شاعر گفته از مظاهر مصفا شنیده که مینوی و حمیدی حتی با هم دست‌به‌یقه هم شده‌اند و می‌خواسته‌اند همدیگر را از طبقه سوم دانشکده ادبیات به پایین پرت کنند اما شاید این پاسخ نسبتا آرام و مصالحه‌جویانه حمیدی سبب شد که جدال این‌دو، چندی بعد فروکش کند و هر دو در چاپ‌های بعدی کتاب‌هایشان این حرف‌ها را حذف کنند. حتی ماجرا تا آنجا پیش رفت که مینوی در جریان جنجالی که بر سر نقدهای حمیدی بر مثنوی‌های عطار راه افتاده بود، در مجله «یغما» در حمایت از حمیدی مقاله نوشت و حق را به او داد، حمیدی هم گرچه دلش با مینوی صاف نشد و او را دوست خود ندانست، در مدحش شعری سرود؛ «رنجاند گرچه طبع مرا کلک مینوی/ بس کار نو که کرد و در این کار هم نوی/ هرچند جمله کار مرا هیچ و پوچ خواند/ او را به کار خویش پذیرم به خسروی...»

دغدغه

احساس جاری میان آدم و اشیاء

مریم ساحلی

بخشی از ما چسبیده است به اشیای دور و برمان. هزار هم بگویند نوروز هوس نو کردن را می‌اندازد به دل آدم، می‌گویم سخت است، نمی‌شود آسان قسمتی از خودمان را رها کنیم. گیرم این فنجان‌ها از خیلی وقت پیش اهل خانه و زندگی ما شده باشند یا آن ساعت روی دیوار رنگش پریده باشد یا نه همین گلدان بلور، دلمان را زده باشد اما نمی‌شود راحت بفرستیم‌شان برود. گیرم دست‌مان برسد همه ظرف و ظروف و اسباب و اثاث خانه را نو کنیم، با لحظه‌های در یاد نشسته‌مان چه می‌کنیم؟
چه کسی می‌گوید حال خوب چندین سال پیش ما، وقتی شاخه گل رسیده از محبوب‌مان را سپرده‌ایم به گلدان بلور، نیست شده است. و این چلچراغی که روشنی‌بخش مهمانی‌های کوچک و بزرگ‌مان بوده خالی از احساس است. نمی‌شود گفت ما بی‌خیال همه انتظارهای تلخ و شیرین ریخته بر جان ساعت‌مان می‌شویم و او را وقتی هنوز عقربه‌های پیرش راه می‌روند، روانه ناکجا می‌کنیم.
نمی‌شود چشم‌های خورشید کاسه‌ای که یادگار سفر همدان است را ندید بگیریم. گیرم رنگ و لعاب گذشته را نداشته باشد اما چه کسی می‌گوید رد گذر سال‌ها از شکوه و زیبایی بی‌نصیب است؟ واقعیت این است ارزش فلان ظرف ۲۰۰ساله یا ۳هزار ساله در فلان عتیقه‌فروشی یا بهمان موزه، گره خورده به همه سالیانی که بر او گذشته است؛ نمی‌دانم اما چرا هوس تندتند نو کردن اشیا دست از سر بعضی برنمی‌دارد. نمی‌دانم چرا این گمان که قنددان چینی ۲۰ساله امروز ما می‌تواند در ۴۰سالگی‌اش یادگاری ارزشمند برای فرزندانمان یا حتی فرزندان فرزندانمان باشد برای بعضی عجیب به‌نظر می‌رسد اما واقعیت این است که دوستی، همراهی و وفاداری همیشه قشنگ است.

باشگاه نویسندگان

پنجشنبه

بشکن زدن مرد صورت‌یخی

ابراهیم افشار
روزنامه‌نگار

۱ همین بشر چشم‌آبی ایرلندی که دیروز پیروز توی ۹۴سالگی از دنیا رفت نمی‌دانم آیا در لحظات آخر زندگی‌اش، تصویری از ایران و مخصوصا شیراز را از خاطر گذراند؟ مرد صورت‌یخی با کارنامه سرمربیگری تیم منچستریونایتد، اگرچه تیم ملی ایران را به افتخاراتی چون قهرمانی جام‌ملت‌های آسیا، بازی‌های آسیایی و صعود به المپیک رساند اما هرگز در مطبوعات وقت ایران مورد تجلیل قرار نگرفت. با همه اخم و تخم‌هایش اما شاید بتوان او را صادق‌ترین مربی فرنگی تیم ملی فوتبال در تاریخ تلقی کرد که از همان اول اعلام کرد که برای مدت کوتاهی مربیگری را می‌پذیرد و بعد از ۷۳۰ روز حضور در تهران، هرچه کشتیارش شدند که بماند، ادامه تحصیل دخترش را بهانه کرد و گفت: «بچه آدم از فوتبال مهم‌تر است». در تمام این دو سال مطبوعات ایرانی بدون کوچک‌ترین توجهی به کارکرد او، به‌خاطر مبلغ ۳۶۰هزار تومانی قرارداد سالانه‌اش ذله‌اش کردند اما او متشخص‌تر و خونسردتر از آن بود که به مطبوعاتی‌ها بپرد یا آنها را بگزد. بعد از ۴۶سال که از ایران رفته بود هنوز دلش پی دل شیرازی‌ها بود که در روز گودبای پارتی‌اش بلایایی سرش آوردند که با خاطره خوش ایران را ترک کند. آنها خود را کشتند تا به مستر اوفارل، بشکن زدن یاد بدهند. سر همین مهربانی ایرانی‌ها بود که یک عمر گفته بود؛ «خاطرات ایران یک طرف، بقیه ضدخاطرات دنیا طرف دیگر.» صمیمیت و مهمان‌نوازی کاکوها در جام بین‌المللی فوتبال جوانان شیراز، شوکه‌اش کرده بود؛ همان تورنمنت بین‌المللی که با شرکت تیم‌هایی چون جوانان ایران، کره‌جنوبی، مجارستان و جوانان آرسنال برگزار و با قهرمانی خوزستانی‌ها خاتمه یافته بود. شیرازی‌ها در ضیافت شب آخر نشان دادند حتی دیکتاتورترین مربیان جهان نیز در شهر حافظ و سعدی رام‌شدنی‌اند! در همین مراسم بود که ناگهان مرد صورت‌یخی که با هیچ‌کس روابط چندان گرمی نداشت و مطبوعات کتش را روی سرش می‌کشیدند چنان یخش آب شد که رفت روی سن و مشغول آوازه‌خوانی شد. و چنین بود که جلال و جبروت او در تصویر کیهان‌ورزشی شماره دهم اسفند ۱۳۵۳ شکست. آن شب صدای دورگه و خشن اوفارل، چنان ستون‌فقرات جماعت را به رعشه انداخته بود که کل مجلس دور و بر او جمع شده و به التماس افتاده بودند که «اوفارل‌جان! نوکرتیم، چاکرتیم، تورا به خدا آواز نخوان»! و اوفارل که شدیدا مشغول اُپراخوانی بود بالاخره تخفیف داد و همانجا زمین نشست.

۲ داستان مهمانی شهردار وقت شیراز در ادامه مراسم چنان بی‌پرده پیش رفت که عده‌ای هم افتادند وسط تا به مربی افسانه‌ای فوتبال انگلستان، بشکن زدن با انگشتان دست را یاد بدهند! حالا او که نمی‌توانست پابه‌پای شُکر شیرازی (نوازنده چیره‌دست ضرب) خودی نشان دهد چند دقیقه تحت تعلیم محمود شیرازی (جوکر و طناز تیم برق‌شیراز) قرار گرفت اما ظاهرا آنقدر خنگ بود که پس از ۱۰دقیقه تمرین هم حتی نتوانست یک‌دانه بشکن درست و حسابی بزند! همان اوفارلی که روی نیمکت منچستریونایتد، آتش می‌سوزاند و در تیم ملی ایران نیز چنان انضباط پادگانی ایجاد کرده بود که کسی نای جیک زدن نداشت آن شب با حیرت بزرگان مطبوعات فوتبال فارسی دهه ۵۰ مواجه شده بود که نمی‌خواستند سر به تن اوفارل باشد و اکنون به هنر شیرازی‌ها رشک می‌بردند که این مرد باپرستیژ را چگونه انداخته‌اند وسط تا بشکن زدن یادش بدهند اما آنها حتی یک‌بار هم نتوانسته بودند با یادداشت‌هایشان اخم اوفارل را باز کنند.

۳ فرانک اوفارل آن اوایل که به ایران آمده بود ظاهرا آبش با حشمت‌خان توی یک جوی نمی‌رفت. این داستان کمابیش تا روز بازی با کویت در بازی‌های آسیایی ۱۹۷۴ ادامه داشت تا اینکه در آن روز وقتی نق و نوق بازیکنان تیم ملی ایران بلند شد که «ما اگر پاداش نگیریم بازی نمی‌کنیم.» ایرلندی کلافه، دستیارش حشمت‌خان را خواست و به او گفت: «تو بهتر از من، فرهنگ اینها را بلدی. چه باید کرد؟» حشمت گفت الان برای پادرمیانی بلند می‌شود می‌رود سمت ستاره‌های عبوس و یک مقدار داد و بیداد می‌کند و خط و نشان می‌کشد که «هرکی پول می‌خواهد، ساکش را بردارد و برود خانه‌اش» و غائله تمام می‌شود اما رنگ فرانک گچ شد که «آن وقت اگر همگی ساک‌شان را برداشتند و رفتند خانه، من چه خاکی به سر بکنم»؟ حشمت خندید و پیش بچه‌ها کمی الدروم بلدروم کرد و حرف‌هایش هم از قضا جواب داد و بچه‌ها از خر شیطان آمدند پایین و بعد از این رام کردن شیرها بود که او و اوفارل، رفیق جان‌جانی شدند. بعدها که اوفارل، حشمت را به‌عنوان جانشین خلف خود برای تیم ملی ایران معرفی و خود به بریتانیا برگشت، در همان روزهای آخر، نصیحتی در گوش حشمت کرد که یاد پیرمرد هست؛ «سعی کن هیچ‌وقت بر سر ستاره‌هایت فریاد نکشی و آنها را هرگز علیه خود نشورانی.» حشمت در جواب گفت: «اما اینجا ایران است، جواب می‌دهد». آن سال شاگردان اوفارل در بازی‌های آسیایی تهران، همه تیم‌ها را از دم قتل‌عام کرده و در فینال هم از روی جنازه اسرائیل رد شدند و جام را روی سر برداشتند.

۴ همان توصیه‌های سایکولوژیک اوفارل به حشمت بود که رابطه مربی ایرانی با شاگردانش را تنظیم کرد؛ «دشمنت هم اگر دیدی به درد تیمت می‌خورد بگذارش تو ترکیب تیم، اما نه به قیمت از هم پاشیدن تیم.» شاید ارزش آن آموزه اوفارل، به تمام درآمد ۷۰۰هزار تومانی قرارداد دو ساله او در تهران می‌ارزید. درس‌های تاکتیکی اوفارل به حشمت که معمولا از محافظه‌کاری مفرط بریتانیایی‌ها برمی‌خاست در گوش حشمت نشست و چنین شد که او با به‌کار بردن این توصیه‌ها در ادامه راه، چنان رابطه پدرانه‌ای با بازیکنانش ایجاد کرد که یک عمر غلام حلقه به گوش و چریک چمن‌هایش شدند.

۵ اما این همه رعایت حریم ستاره‌ها نزد اوفارل، از کجا می‌آمد؟ او در دوران مربیگری‌اش در منچستریونایتد، طعم تلخ تقابل با ستاره‌سالاری را چشیده بود. روزهایی که ستاره دائم‌الخمرش «جورج بست» افسانه‌ای را به‌خاطر شلتاق‌بازی در «نایت‌کلاب»ها از ترکیب تیم بیرون گذاشت. پسرک چشم‌سبز و هیپی جزیره که به شمایل شب‌زنده‌داری تبدیل شده بود، در برابر حکم اخراج اوفارل، فقط لبخند زد و شب را دوباره به محفل شبانه دیگری پناه برد که در سایه تن‌آسایی‌اش از فکر فوتبال آسوده‌خاطر شود. در بازی حیاتی بعدی، مستر تیمش را بدون «بست» به میدان فرستاد و دروازه‌اش سوراخ‌سوراخ شد. مدیران وقت باشگاه منچستر در روز بعد از شکست، اوفارل را به‌خاطر عدم‌استفاده از ستاره اول و آخر تیم خود چنان نواختند که مجبور شد زیر همین فشارها، بازیکن شب‌زنده‌دار را در بازی بعدی به میدان بفرستد و هیپی پرطرفدار جزیره آن روز با ۳گل خود استادیوم را به لرزه درآورد. ۳گل از یک مرد لاابالی که مهندس گل زدن بود! از همان روز بود که مربی ایرلندی با تسلیم شدن در برابر تزی که می‌گفت «من یک معلم اخلاق و موعظه نیستم و تنها یک سرمربی فوتبال هستم.» مسیر آینده‌اش را مشخص کرد. حالا که او داشت در گوشه‌ای از دنیا جان می‌داد چشم سبز جورج، بیشتر یادش بود یا محبت بی‌پایان کاکوهای ایرانی؟